

در کفتر ساق کبیت در لا ه جواب کس کوفته ز اصل خیش آکا ه
 سلو کن ری کفتر دای در امکا ه سورا و اجیب بیکر شین نقصا
 مسفر آینه بیا کو بکند ز رود ز خود صافی زو جلی آتش از راه
 بعکس سیر اقل در منازل رود ز نا کرد و ادان کامل
 قاعده
 بدین اول که تا چه کشت موجود که تا ان کامل کشت مولاد
 در اطوار جهاد ریبه پیدا بس از روح اضافی کشت دانا
 پس بیکه خیش کرد از قدرت بس از دیند حق صاحب ارادت
 بظفر کرد باز احاس عالم وز و با فعل شد سو اس عالم
 چه جز و بات شد در مرتب بکلیت ره بر دواز مرکت
 غصب کشت اندر او پید و آوت وز این تا کفایت بخال خود
 لفظ آخر صفته از میده بنفشند از زود و دیو و با هم
 شکران ابو دین نقص افضل که شد با نقص و حدت مقابل
 شد از انصاف

شد از افعال گزنت بی نهایت شد از افعال گزنت بی نهایت
 اگر کردد مقید اندر بیجا دم اگر کردد مقید اندر بیجا دم
 اگر زودر سدا ز عالم جانان اگر زودر سدا ز عالم جانان
 دلش با لطف حق همز کردد دلش با لطف حق همز کردد
 ز جبهه باز بر تان بقیمنس ز جبهه باز بر تان بقیمنس
 کند یک رجوعت از سخن مجار کند یک رجوعت از سخن مجار
 بنوبه متصق کردد در آخ دم بنوبه متصق کردد در آخ دم
 جو یا بد زید ز کجا است او بخانه جو یا بد زید ز کجا است او بخانه
 نماید قدرت بر پیش در کل نماید قدرت بر پیش در کل
 ارادت بار خال حق شود ضم ارادت بار خال حق شود ضم
 ز علم خیشن یا بد را ح ز علم خیشن یا بد را ح
 ز افعال نکو میده چونند پاک ز افعال نکو میده چونند پاک
 دهد یک باره مستی از بناداج دهد یک باره مستی از بناداج
 مقابل کشته از بدی رو با بدایت
 بیکر او به کس ز انصاف م
 ز فلیض جذب باز عکس بر تان
 از این راه که آمد باز کردد
 ره این بدیه ایمان بقیمنس
 رخ آرد سورا علیمن ابرار
 شود در انصاف اولاد آدم
 شود جلی نوح از ان صاحب
 خلیل آساند صاحب توکل
 رود حق نموی اندر باب اعظم
 چه عیال نیست کردد سماح
 جو ادرا کس آید بر فلاک
 بر آید در چه احمد بمزاج